

شرق؛ همیشه به انتهای یک گزارش میدانی که می‌رسم، می‌گویم کاش می‌شد دیگر دور خیابان‌گردی و نوشتن از گر‌ها و دردهای مردم را خط بکشم و برای همیشه یکجا پشت میز بنشینم و از دور درباره وقایع اجتماعی و دردرسه‌های اقتصادی حرف بزنم اما باز نمی‌شود و کار برای دیدن و تهیه گزارش به خیابان می‌رسد؛ آنجایی که وقتی آدم‌هایش می‌فهمند خبرنگاری، دل پردردی دارند و از چیزهایی می‌گویند که هرکدامشان می‌تواند ساعت‌ها غصه‌های متعددی را روی دل هموار کند. چند روز پیش در حوالی یکی از میدان‌های شهر با چند کارگر حرف زدم. اولش می‌خواستم یک گزارش میدانی مفصل بنویسم اما بعد به این نتیجه رسیدم که فقط چندتا شرح‌حال بنویسم، چون درد را این روزها از هر طرف که می‌چرخانی قطعا باز همان درد روی زمین می‌ایستد و دیگر نه من توانایی تفصیل مشکلات مردم را دارم و نه مخاطبان شاید داشته باشند که غصه‌هایشان را روی کاغذ هم بخواهند. این کوتاه‌نویسیی از فضای شهر بدون ترفندهای شیرین یک گزارش میدانی شاید تنها بهانه‌ای باشد مختصر برای اینکه مدیران اجرایی از یاد نبرند که برای خیلی از شهروندان چقدر زندگی سخت مانده است و هر روز نیز سخت‌تر می‌شود. البته اگر نام سیاه‌نمایی را روی نوشتن از دردهای مردم نگذارند. چون مدت‌ها می‌شود که برخی مسئولان اجرایی، دوستان و برخی رسانه‌های جناحی آنها یاد گرفته‌اند برای آنکه گوش خود را روی دردهای اجتماعی ببندند، یک اتهام سیاه‌نمایی می‌زنند و عبور می‌کنند اما اکنون دیگر نمی‌شود به راحتی این کار را کرد، چون دردرسه‌های اقتصادی ناشی از برخی ناکارآمدی‌های مدیران اجرایی–جناحی کار را به جایی رسانده است که اگر خبرنگاران هم ننویسند مثل تابلو در مقابل مسئولان و دوستان جناحی آن ایستاده است. پس برای همین بهتر است این یادآوری‌های جزئی و ساده را به عنوان راهکار راهبردهایی ببینیم که می‌خواهند مانند فانوس در دل مشکلات نور بیندازند که مدیران اجرایی امروز در بده‌بستان‌های جناحی از یاد نبرند که بیرون از اتاق‌های دولتی چه خبر است و روزگار چگونه می‌گذرد. از همین زاویه موضوع گزارش خیلی خیلی ساده انتخاب شد و بارها نیز درباره آن نوشته شده است، اینکه شما به عنوان یک کارگر در ماه چقدر درآمد داری و چقدر هزینه می‌کنی. جواب این پرسشش میدانی را حتما مخاطبان می‌دانند و چه‌بسا خود با اندوه فراوان به آن چند باری پاسخ داده باشند ولی باز این پرسش آدم را رست نمی‌کند. چون به نظر می‌رسد اتفاق عجیبی در اقتصاد ایران درحال رخ‌دادن است و آن هم اینکه همه با حیرت می‌پرسند در چنین گرانی‌هایی چگونه می‌شود زندگی کرد. به این پرسش امیرحسین این‌گونه پاسخ داد: «دو جا کار می‌کنم و گاهی هم سه جا. روز تعطیل ندارم اگر روز تعطیلی هم پیش بیاید چندتاپی مشتری دارم که به خانه‌های آنها می‌روم و کار خانه‌تکانی انجام می‌دهم». امیرحسین نیروی خدماتی یک شرکت وارداتی است. او ماهی ۱۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد. عصرها نیز به یک مؤسسه فرهنگی می‌رود و به مدت سه ساعت همین کار می‌دهد. در کل با تمیزکاری خانه‌های برخی از مشتریانش حقوق دریافتی‌اش به دوبرابر می‌رسد اما می‌گوید اگر زمان اجازه می‌داد کار چهارم را نیز بر عهده می‌گرفت. منظور او زمان مقیاس شب و روز است یعنی نه ساعتی می‌رسد که دیگر جایی برای کار وجود ندارد و احیانا بدن او نیز از خستگی می‌ایستد یا تا صبح به کمایی شبیه خواب فرومی‌رود. با یکی دیگر از کارگران نیز حرف زدم. به او گفتم چقدر درآمد داری و چقدر هزینه می‌کنی و او گفت درآمد و هزینه‌هایم را به اندازه ۲۰ روز از یک برج کاری به هم نزدیک کرده‌ام. چون خیلی چیزها را از سبد غذایی خود و خانواده‌ام حذف کرده‌ام. از او پرسیدم مثلا چه چیزهایی که با لیخنند تلخی جواب داد وقتی گوشت گوساله هر کیلو به ۵۰ هزار تومان می‌رسد، شما خودت باید حدس بزنی که چه چیزهایی حذف شده‌اند. به گمانم شاید بهتر باشد برخی مدیران اجرایی و رسانه‌ها و افراد جناحی همسو با آنان در هر دولتی هرروز به تعدادی پرسش اندیشه‌کنند. مثلا مدیران اجرایی امروز که درواقع به یک تراز یک‌دست قدرت اجرایی نیز رسیده‌اند، حداقل هفته‌ای یک بار از خود بپرسند نرخ تورم چند است؟ میانگین حقوق ماهانه یک کارگر چقدر می‌شود؟ متوسط حقوق یک متوسط‌بگیر در ماه به چه نرخ‌ی می‌رسد؟ میانگین حقوق یک کارگر بانزنشسته در ماه چه رقمی را نشان می‌دهد؟ یک کارگر که در روز بیش از ۱۸ ساعت کار می‌کند در ماه چقدر درآمد دارد.

نرخ تورم نقطه‌ای چند است؟ یک خانوار چهارنفره کارگری در ماه چقدر هزینه اجاره، خورد و خوراک و سایر هزینه‌ها مانند آموزش، تفریح و بهداشت را می‌دهند و چقدر درآمد دارند؟ آیا اصلا در نماگرهای جایی مثل بانک مرکزی می‌شود درباره سلامت و تفریح حرف زد یا این موارد به خاطراتی برای کارگران، بانزنشستگان و متوسط‌بگیران تبدیل شده است؟ بهتر است مدیران اجرایی هر مرکزی را هم که قبول دارند به‌عنوان مرکز داده‌های رسمی مورد استفاده قرار بدهند که حرفی در آن نکندچ. چون شرایط در اقتصاد ایران به‌گونه‌ای شده است که حتی رادیکال‌ترین بخش‌های اصولگرایی به‌عنوان سرسخت‌ترین مدافعان مدیران اجرایی امروز نیز نمی‌توانند نرخ‌های تورم را نادیده بگیرند. به یک کارگر در یکی از اتوبوس‌های شرکت واحد گفتم به نظر نرخ تورم چند است و او گفت من فقط می‌دانم که تا سال گذشته در خیابان دستغیب (یکی از جنوبی‌ترین محله‌های غرب تهران) برای یک آپارتمان ۵۰ متری در سال ۲۰۰ میلیون و دویعه و مایلی دو میلیون و ماهی پنج‌میلیون اجاره بدهم. او بهترین تعریف را برای نرخ توروم ارائه داد. قطعا نمی‌توانست به داده‌های اقتصادی دست بزند و آنها را برای توجیه شرایط خود بالا و پایین برد اما با گفتن همین جمله نشان داد که

گزارشی کوتاه از شرایط اقتصادی کارگران و حداقلی‌بگیران و تناسب ناموزون درآمد آنها با هزینه‌هایی که بی‌امان می‌تازند

له‌شدگی در گوشه زندگی



قطعا تورم جایی نیست که برخی از مدیران اجرایی از آن سخن می‌گویند. یکی دیگر از کارگران نیز از همین زاویه گفت من خودم را می‌کشم و در ماه درآمد به ۲۵ میلیون تومان می‌رسد. او نیز دو جا و نصفی کار می‌کرد اما تاکید داشت که اجاره‌اش نسبت به پارسال دوبرابر شده است. یعنی پول پیش خانه را باید به ۶۰۰ میلیون برساند و اجاره ماهانه را هم به ۱۰ میلیون آن هم برای یک آپارتمان ۶۰ متری در یکی از محله‌های جنوبی در غرب تهران؛ جایی که حتما بسیاری از مدیران اجرایی آنجا را بلد نیستند و نحوه زندگی‌کردن در آن را نمی‌دانند. اجاره خانه در تهران به بلایِ برای بانزنشستگان، حداقل‌بگیران و متوسط‌بگیران تبدیل شده است. فکرش را بکنید که این گروه از افراد جامعه در بهترین حالت درآمدهایی دارند که به زور تا ۲۰ میلیون تومان می‌رسد، آن‌هم با کارکردن در دو، سه جای مختلف اما در پایین‌ترین نقاط شهر و در آپارتمان‌های ۴۰ تا ۵۰ متری باید به‌طور میانگین ۵۰۰ میلیون دویعه و ماهی شش تا ۱۲ میلیون اجاره بدهند. چرا باید این‌گونه باشد؟

ایلنا می‌نویسد: دولت امسال نیز مانند سال‌های قبل برای حل مشکل مستأجران، دو راه‌حل تزئینی و ناکارآمد را انتخاب کرد؛ اولی تعیین سقف مجاز

۲۵ درصد برای افزایش اجاره‌بها و دومی، پرداخت وام ۱۵۰میلیون تومانی دویعه مسکن. به استاد آمار و شواهد اما هیچ‌کدام از این دو راه نتوانسته مشکل مستأجران را حل کند. طبق آمار آیه وزارت راه ارائه داده است، ۹۲ درصد مستأجران واجد شرایطی که در سامانه این وزارتخانه برای دریافت تسهیلات دویعه مسکن ثبت‌نام کرده‌اند، موفق به دریافت این وام نشده‌اند. همچنین درباره تعیین سقف ۲۵ درصد نیز تجربه سال‌های گذشته و امسال مستأجران و افزایش بیش از صددرصدی اجاره‌بها نشان می‌دهد که این مصوبه تنها یک شوخی است. همه آنچه دولت برای حل مشکل مسکن پیش‌روی کارگران و بانزنشستگان گذاشته، هیچ‌کدامشان نتوانسته‌اند اوضاع آنها را بهبود بخشند. امسال سپیندا، چار خرید و ساخت مسکن در تهران برای زوجین به ۸۰۰ میلیون تومان و برای هر فرد به ۴۰۰ میلیون تومان افزایش یافت. این وام در شهرهای دیگر نیز بسته به تعداد جمعیت شهرها، ۲۲۰ و ۶۴۰ میلیون تومان شده است اما از آنجا که رقم بازپرداخت زیاد است، بسیاری از کارگران از دریافت آن عاجز هستند. برای مثال، یک مستأجر تهرانی برای بازپرداخت وام ۸۰۰ میلیون تومانی که با احتساب مبلغ ۱۶۰ میلیون تومانی تعمیر، به ۹۶۰ میلیون تومان می‌رسد، باید ماهانه حدود ۲۰ میلیون تومان پرداخت کند. ۲۰ میلیون تومان حتی برای یک کارگر متخصص با سطح درآمد متوسط هم زیاد است، چه رسد به کارگر و بانزنشسته حداقل‌بگیر. طرح مسکن ملی و هدف‌گذاری برای ساخت چهار هزار مسکن نیز خیلی به کار کارگران نمی‌آید. حبیب بنده، همان کارگر ۶۳ساله کمباین‌سازی، از ناتوانی‌اش برای ثبت‌نام در این طرح می‌گوید: «برای ثبت‌نام در طرح ملی مسکن اقدام کردم، ولی وقتی متوجه شدم ۴۰ میلیون تومان در ابتدا و هر سه ماه یک بار هم ۴۰ میلیون تومان دیگر می‌گیرند، منصرف شدم، کل حقوق پنج ماه من روی هم ۴۰ میلیون تومان هم نمی‌شود».

زمانی که اعضای شورای عالی کار پای میز مذاکره نشستند تا برای دستمزد ۱۴۰۲ کارگران تصمیم بگیرند، نرخ تورم رسمی سالانه ۴۶.۵ درصد اعلام شده بود. آنها همچنین با ارقام رسمی و بسیار حداقلی‌ای مانند خط فقر ۱۵ میلیون تومانی و نرخ سبد معیشت ۱۳ میلیون تومانی مواجه بودند؛ اما بدون ملاک قراردادن این ارقام حداقلی سال ۱۴۰۱، دستمزد ۱۴۰۲ را تنها ۲۷ درصد افزایش دادند؛ و حداقل دستمزد کارگران را در نهایت به ۹ میلیون تومان رساندند. حتی اگر دستمزد، با مبنای قراردادن این ارقام اضافه می‌شد، بازهم نمی‌توانست کفاف اساسی‌ترین هزینه‌ها را بدهد. با این اوصاف اوضاع کارگران در سال ۱۴۰۲ از همان ابتدای سال

مشخص بود. وارد سال ۱۴۰۲ که شدیم، آمار مناقشه‌آمیزی از نرخ تورم منتشر شد. در فروردین بانک مرکزی نرخ تورم نقطه‌به‌نقطه را نزدیک به ۷۰ درصد و مرکز آمار آن را ۵۵.۵ درصد اعلام کرد. در اردیبهشت اما آمار این دو مرکز، به هم نزدیک شد و نرخ تورم ۵۹.۸ و ۵۹.۷ درصد اعلام شد. نرخ تورم نقطه‌به‌نقطه در خرداد نیز ۴۲.۶ درصد اعلام شد که اگرچه روند کاهشی داشت ولی به گفته کارشناسان علت آن جهش بی‌سابقه قیمت‌ها در خرداد سال گذشته در نتیجه حذف ارز ترجیحی بوده و و نشان‌دهنده موفقیت در مهار تورم نیست.

همان‌طورکه مشخص است، نه در واقعیت موجود در بازار و نه در آمار و ارقام رسمی نشانی از بهبود اوضاع و کاهش نرخ تورم نیست. با این اوصاف، باید از آنها به علت اصلی تورم را دستمزد کارگران می‌دانند. برسید که افزایش قیمت‌ها و بالا رفتن نرخ تورم را در شرایطی که دستمزد افزایش اندکی داشته است، چگونه توجیه می‌کنند؟ هرچند عده‌ای هنوز هم همین افزایش ۲۷ درصدی را عامل تورم می‌دانند.

یک کارشناس مسائل اقتصادی نیز به ایلنا می‌گوید: دستمزد نیروی کار از تورم، ارز، مسکن و خودرو، از همه چیز، عقب مانده و در این شرایط چگونه می‌تواند منجر به افزایش تورم شود؟!

او می‌گوید: در شرایطی می‌توان از تأثیر افزایش دستمزد بر افزایش نرخ تورم صحبت کرد که دست‌سازده پیش از تورم تعیین شود که البته در چنین شرایطی هم ممکن است افزایش دستمزد، اثر تورمی نداشته باشد و نتیجه مثبتی مثل افزایش تولید بدهد و این دو همدیگر را جبران کنند. یعنی با بالا رفتن تورم، تقاضا برای تولید هم افزایش پیدا کند و تأثیر این دو بر هم نتیجه مثبت بگذارد.

به گفته این کارشناس مسائل اقتصادی، دستمزد کارگران حتی از تورم رسمی هم عقب مانده و این عقب‌ماندگی به‌مراتب بیشتر است؛ چون نرخ واقعی تورم متفاوت از آمار و ارقام رسمی است. مردم وقتی قیمت‌ها را در بازار می‌بینند، چار استرس می‌شوند و جالب است در این شرایط دولت ادعا می‌کند که نرخ تورم کاهشی شده است! خیلی راحت اعداد و ارقام دستکاری می‌شود و در رابطه با نرخ تورم هم همین کار را می‌کنند. مثلا امسال با تغییر سال پایه، درصد تورم را پایین آورده‌اند؛ درحالی‌که تورم امسال نسبت به هر سالی بیشتر است. او ادامه می‌دهد: ارز ا ترجیحی را حذف کرده‌اند و قیمت دلار را هم ۰٫۷۰ ۸۰ درصد افزایش داده‌اند؛ با این کارها چگونه می‌گویند تورم روندی کاهشی دارد؟ با ترکیب این دو عامل، مشخص است که نرخ تورم افزایش پیدا می‌کند.

وی می‌گوید: امروز نه‌تنها در تهران بلکه در شهرستان‌های کوچک و کویری هم اجاره‌خانه از دستمزد بیشتر شده یا با آن برابری می‌کند. کارگری که پول ندارد نان بخرد، چگونه می‌تواند عامل تورم باشد؟ عامل تورم کسانی هستند که با بهره‌مندی از زانث و انحصار، پول‌های کلان به دست می‌آورند و پول‌ها را به بازار درایی می‌برند. نقدینگی دست این افراد است، نه کارگری که توانایی پرداخت اجاره‌خانه را هم ندارد!

وضعیت اقتصادی کارگران، بانزنشستگان و سایر حداقل‌بگیران به‌گونه‌ای به هم پیچیده است که نمی‌توان به‌وضوح تعریف مشخصی برای آن ارائه داد. لطفا مدیران اجرایی سخن‌گفتم درباره این وضعیت اقتصادی را سیاه‌نمایی تلقی نکنند و خود را نیز بهترین مدیران و تصمیم‌سازان اجرایی ندانند. همان‌طورکه گفته شد، اگر این یادآوری‌ها از شرایط اقتصادی اقرار فوق در رسانه‌های رسمی نباشد که انگاری باید پذیرفت آنها فراموش شده‌اند و از یاد رفته‌اند؛ اما این‌گونه نیست. بی‌شک باید مدیران اجرایی اگر می‌توانند حالا دیگر گره‌های اقتصادی را باز کنند و اگر نمی‌توانند زمینه استفاده خود از تجربه و دانش نیروهای کارآمد را هموار کنند.

تأسیس وزارتخانه است. گرچه «تخریب» هر بنایی شاید

یک ساعت انجام شود؛ اما تأسیس آن حتی با فرض داشتن همه ابزار و امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری و «معماری متخصص و تحصیل‌کرده و اصیل و نجیب» نیاز به نیروهای متخصص و گذشت زمان و… دارد که تحقق این مهم در سال‌های باقی‌مانده از عمر دولت و مجلس هم به نظر ممکن و مفید و مؤثر نخواهد بود.

با دقت در وزارتخانه عریض و طویل و نسبت خارجی مانند «وزارت نفت» و «وزارت اقتصاد و دارایی» مبرهن است مؤسسان این وزارتخانه به‌جای ایجاد هر وزارتخانه برای اموری مانند نفت و گاز و پتروشیمی و پخش و پالایش یا بیمه و بانک و گمرک و سازمان‌های خصوصی‌سازی و حسابرسی و بورس و جمع‌آوری املاک تملیکی و امثالهم با ایجاد چهار شرکت بزرگ در وزارت نفت و تقریبا شبیه همین تقسیم‌بندی در وزارت امور اقتصاد و دارایی نسبت به انجام امور محوله خویش اقدام می‌کنند؛ به گونه‌ای که امور تصدی آن متوجه شرکت‌ها و امور حاکمیت آن از باب نظارت متوجه وزارتخانه‌های مربوطه است.

ادامه از صفحه اول

هویت یک موزه و یک خیابان

تازه شنیده‌ام که این وضعیت ناهماهنگ و بی‌اعتنا به اهالی خیابان، می‌خواهد به بقیه بخش‌های خیابان هم تسری پیدا کند، تحت عنوان توسعه و ساماندهی… درحال‌حاضر اهالی فرهنگ و موزه از محور دهک‌های ردیفی غذا رضایتی ندارند. یادم هست قدیم‌تر هم موزه رسما اعتراض‌هایی کرده بود که به جایی نرسید. تعداد موش و گربه در جوی و خاکروبه و لای دست و پای مشتریان زیاد است. خدا می‌داند آب و برق غرفه‌ها از کجا تأمین می‌شود، ولی کارگران گرم‌ازده از همان دستشویی‌های نصب‌شده برای شستن سر و بدن‌شان هم استفاده می‌کنند. هر روز هم ده‌ها کپسول گاز دم ده‌ها با وانث درحال‌جابه‌جایی است؛ درست‌زمان بازدید تورها از موزه، خانواده‌ها در یک باریکه تنگ از خیابان در مجاورت دهک‌ها می‌ایستند و غذا را که گرفتند به آن سوسوی خیابان می‌برند تا در پشت میز و صندلی‌هایی از بشکه‌های رنگ‌شده کوچک و بزرگ صرف کنند. در این بین، ماشین‌ها و موتورها هم رد می‌شوند و چون اینجا پیاده‌راه نیست، هر آن ممکن است بچه‌ای یا توریستی زیر گرفته شود. لاینقطع صدای موسیقی نیمه‌مبتدل در فضا منتشر است و این صداهای از موزه هم شنیده می‌شود. غذاها اغلب ایرانی نیست؛ همه پیش‌پاافتاده و فست‌فودی است اما مردم دوست دارند و با ولع می‌خورند و خوش‌اند. من هم به خوشی آنها راضی‌ام و نمی‌گویم اینها باید برچیده شود، چون دلخوشی دیگری ندارند. البته «لول‌کباب» تنها نوع تهران قدیمی، غذای خیابانی است که در قسمت شمالی خیابان، بالاتر از جمهوری و در خیابان میرزا کوچک‌خان، در دو مغازه دیگر نیز به جماعت عظیمی خورانده می‌شود. گاهی هم فروشندگان شش‌با برای بازارگردی مقداری دنبه یا چربی‌های دیگر روی آتش می‌گذارند تا دود چربی همه آسمان را بگیرد و ما گاهی از روی پشت‌بام‌مان فکر می‌کنیم موزه آتش گرفته است. البته خدا نکند! و من مطمئنم که این دودهای چرب برای ساختمان و اشیای موزه بد و سم است! البته مدرکی هم ندارم، اما وقتی کنده درخت می‌سوزانند یا روی آن اسبیری می‌پاشند تا دود بپسید، واقعا برای آثار موزه خوب نیست. چند وقت پیش یک کپسول ترکیده بود و تمام جلوی آن دکه سوخته بود. یادآور می‌شوم که «موزه سبز» اصطلاحی برای موزه‌هایی است که محیط اطراف‌شان برای سالم‌نگم‌داشتن اشیا و آثار موزه طراحی شده باشد.

به خیابان سی تیر سال‌هاست «گذر ادیان» هم می‌گویند؛ به‌خاطر اماکن مذهبی چهار دید جهانی و معابد و مسجدی که بیرون ساخته‌اند. کسانی که موزه را ساخته‌اند، امیدوار بودند که این قطب فرهنگی و نشانه‌ای که هویت ملی ماست، با فرهنگ موزه‌گردی، گسترش پیدا کند که با موزه آیکبئه چنین هم شد. آنها افتخار می‌کردند که هم جوار خیابانی هستند که نام «گذر ادیان» را با خود حمل می‌کند و هرگز تصور نمی‌کردند که اینجا محل تردد کسانی شود که خواسته یا ناخواسته، نه‌تنها بار معنوی نام خیابان بلکه ساختمانی را که میزان آنهاست نیز نادیده بگیرند. کاش شهرداری تهران تجدیدنظری در کلیت و کیفیت این مکان به‌عنوان محور گردشگری می‌کرد. البته در جهت محدودکردن آن و بردن بخشی از آن به دیگر خیابان‌های «قلب تهران».

امروز دیگر با این گذر خوراک‌های مردم‌پسند و زیست شبانه، شاهد انواع چراغانی‌ها، برنامه‌های تجاری–تفریحی در پارک زیبای پایین‌دست موزه، سازه‌های بازی بچه‌ها روی پیاده‌رو و حتی کارت‌ن خواب‌ها و فال‌فروش‌ها و دیگر افرادی که برای اندک درآمد در حاشیه این فضا قرار می‌گیرند نیز هستیم.

بدون شک زیست شبانه مردمی برای شهری به بزرگی تهران لازم است و قیلا هم درباره مکان‌هایش همین‌جا یادداشتی نوشتم. بااین‌حال، شاید بشود جاهای بهتری را هم در نظر گرفت. مثلا دوستی می‌گفت در ضوابط یا تعاریفی که برای فرهنگسراهای شهرداری که همه بعد از جنگ ساخته شدند، آمده بود که در آنها می‌توانند کتابخانه، گالری، فضای بازی کودکان، سینما و سالن نمایش و کنفرانس و نیز جایی برای حضور خانواده‌ها برای زیست شبانه داشته باشند. نمی‌دانم امروز در آن فرهنگسراهای سال‌های ۶۸، با بعد چه خبر است، اما بی‌شک این‌گونه مجموعه‌های خوراک خیابانی مردمی، می‌توانند به گوشه و کنار برخی پارک‌ها و محلات تهران که خاصیت گردشگری بیشتری دارند نیز منتقل شوند. در ضمن یادمان باشد که قرار بود هر محله جذابیت‌های خود را برای جلب گردشگر پرورش دهد و مراکز محلات به کمک شهرداری احیا شوند.

با وجود این حرف‌ها، تصمیم نهایی با شهرداری تهران است. اگر می‌خواهد این دهک‌ها با همچنان اجاره داد، حداقل پیاده‌روها را تمیز نگه دارد. چندی پیش دوستی مشهدی با دیدن محیط دهک‌های سیی تیر گفت: شهرداری مشهد غریمنکن بود به چنین جاهایی اجازه کار بدهد؛ و من کمی به جای تهران خجالت کشیدم. از قرار معلوم در شهرستان‌ها بیشتر به شهرشان اهمیت می‌دهند.

اقتصاد و خطر پیدایش شهروندان نامرئی

برعکس زمانی که افراد از یک جامعه رانده می‌شوند، تصور می‌کنند هویت آنها مجزا از هویت سایر اجزای جامعه است. اینکه افراد بیشتری هویت خود را جدا از هویت جامعه تصور کنند، منجر به شکاف هویتی در جامعه می‌شود.

شکاف هویتی نگرانی اصلی و جدی در جوامعی است که اعضای آن به این باورند که مورد احترام نیستند، کرامت آنها از بین رفته و جامعه آنها را به رسمیت نمی‌شناسد.

یکی از ارکان بسیار مؤثر در پیشرفت و رشد اقتصادی کشورها در یک قرن گذشته، تقویت هویت داخلی یک کشور است؛ کشورهایی که دچار عارضه شکاف هویتی شده‌اند؛ مانند برخی کشورهای آفریقایی، خاورمیانه و آمریکای لاتین، سرگذشت قابل دفاعی را پشت سر گذاشته‌اند.

در دهه‌های گذشته بسیاری از کشورها با شکاف درآمدی و طبقاتی و تعمیق آن مواجه بوده‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند به انحای مختلف آن را مدیریت کنند؛ اما بروز شکاف هویتی بر اثر احساس تحقیر و ازین‌رفتن عزت نفس مصائبی جدی را برای آنها به همراه داشته است.

طبق داده‌های اعلامی، در یک دهه گذشته درآمد سرانه هر ایرانی با کاهش درخورتوجه روبه‌رو بوده است. بانک جهانی اعلام کرده درآمد سرانه هر ایرانی در این دوره حدودا نصف شده است. از سوی دیگر ضرب جینی که بیانگر شکاف طبقاتی است، افزایش یافته است؛ بنابراین نه‌تنها وضعیت اقتصادی مردم آسیب دیده، به‌علاوه شکاف طبقاتی رنج طبقه فرودست جامعه را تشدید کرده است.

فوکویاما در کتاب هویت خود اظهار می‌کند که کارکرد هویت ملی افزایش شعاع اعتماد است. اعتماد چرخ‌های تبادل اقتصادی و سیاسی را روغن‌کاری می‌کند، جامعه‌ای که دچار شکاف هویتی شود، سطح اعتقاد در آن کاهش می‌یابد و سرمایه اجتماعی آن آسیب می‌بیند.

جوامع براساس اعتماد متقابل شکوفا می‌شوند. فوکویاما کارکرد دیگر هویت ملی را به‌عنوان تسهیل‌کننده توسعه اقتصادی می‌داند. اگر مردم به کشورشان باور نداشته باشند و به آن افتخار نکنند، نهایت تلاش و همت خود را برای اعتلای کشورشان به کار نمی‌برند. هویت‌های ملی قوی در ژاپن، کره جنوبی، آلمان و چین منجر شد دولت‌مردان و اعضای جامعه در یک راستا، در جهت توسعه و پیشرفت اقتصاد کام بردارند و آن را دل‌نگرانی اصلی خود بدانند. حال آنکه در برخی کشورهای جنوب صحرای آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین عارضه شکاف هویتی نتوانست انجام و اتحاد لازم بین مسئولان و مردم را فراهم کند. سخن آخر اینکه حفظ منزلت و کرامت اعضای یک جامعه، اجزای جامعه را ذره‌وار، با هم متحد کرد و با تزریق اعتماد موجبات امیدواری به پیشرفت در آینده را فراهم می‌کند. هر میزان افراد بیشتری هویت خود را جدا از هویت کل جامعه بدانند، خطر پدیدار شدن شهروندان نامرئی افزایش می‌یابد؛ شهروندانی که هستند؛ ولی به دلیل نادیده انگاشته‌شدن از طرف مسئولان و مقامات دیده نمی‌شوند و نامرئی شده‌اند. افزایش تعداد شهروندان نامرئی خطر بروز شکاف هویتی را ارتقا می‌دهد و بروز شکاف هویتی آینده جامعه و اقتصاد را به خطر می‌اندازد.



حمیدرضا آقا باینان

وکیل پایه یک دادگستری

وزارت صمت در دهه‌های گذشته بارها با ادغام و تفکیک وزارتخانه‌های «صنایع و معادن» و «بازرگانی» مواجه شده است. به هر دلیل کمتر از چهار سال پس از حدوث این اقدام میمون و مبارک دوباره از سال ۱۳۹۴، احیای مجدد وزارت بازرگانی بار دیگر بر سر بزبان‌ها افتاد و دولت وقت نیز در سال ۱۳۹۶ لایحه‌ای با موضوع انفصال بخش بازرگانی از وزارت صنعت به مجلس با وجود تلاش سه‌باره دولت قوه مقننه آن را رد کرد، اواخر سال ۱۴۰۱ کلیات تشکیل سازمان بازرگانی و تنظیم بازار به تصویب دولت رسید و قرار شد این سازمان فرابخشی و زیرمجموعه نهاد ریاست‌جمهوری باشد. نهایتا این دور تسلسل و سیر و سیاحت، تقویری وزارت صمت را به تفکیکی دوباره رسانده است. مجلس‌نشینان با حمایت